

# تاریخ مدرن ایران و مساله ملی گرایی



بیرواند ابراهامیان

مقدمه: متن زیر حاصل گفت و شنیدی است که به صورت یک سلسله پیام‌های الکترونیک از طریق شبکه‌ی اینترنت با بیرواند ابراهامیان، بین ۲۵ سپتامبر و ۲۲ نوامبر سال ۲۰۰۰، انجام گرفته است. کلیه‌ی تبادلات به زبان انگلیسی انجام شد. متن نهایی انگلیسی - که مختصری و پیرایش شده بود - و نیز برگردان فارسی آن - که از سوی من صورت گرفته بود - توسط ابراهامیان بازبینی شده است. از بیرواند ابراهامیان، که با خوش رویی و علاقه دعوت به انجام این گفت و شنید را پذیرفت و با آهنگ کار همکاری کرد تا متن نهایی به موقع حاضر شود، متشکرم.

□ بسیاری از تاریخ‌ها، با استفاده از مفوله‌ی «ملت» به عنوان واحد تحلیلی قلم خورده‌اند. بررسی عمده‌ی شما از تاریخ مدرن ایران، ایران بین دو انقلاب، یک نمونه از این دست است. در عین حال، برخی از تاریخ‌نویسان برجسته از جمله عده‌ای که با استفاده از شیوه‌ی مارکس کار می‌کنند، استدلال کرده‌اند که مفوله‌ی «ملت» خود پرداختنی است تاریخی و اجتماعی. نظر شما در این زمینه چیست؟

■ من تاریخ‌نویسی حول مضمون‌ها را در تقابل با تاریخ کشورها نمی‌گذارم. به همین روال، من تاریخ یک کشور را خود شیء سازی و مدح‌گویی در مورد آن نمی‌دانم. درست است که برخی تاریخ‌نویسان - فون رنکه - تاریخ کشور را جهت مدح‌گویی اش قلم زده‌اند.<sup>(۱)</sup> من کتابم را به بررسی ایراز محدود کردم، چرا که یک کشور را واحد مناسب‌تری برای تحقیق دیدم. نتایج گیرهای تاریخی به چند کشور، با خطر کلی گویی همراه است و موضوع مورد مطالعه را حقیر جلوه می‌دهد. به‌ترین کارهای تاریخی مارکس - هیجدهم برومر و جنگ داخلی در فرانسه - بررسی یک کشور بوده‌اند، اما این نوشته‌ها نه مداحی فرانسه و نه مدعی ویژگی آن هستند. آنچه که این آثار به ما

13- Ibid.

۱۴- در گزارش‌های دفتر بین‌المللی کار و پیش‌تر گزارش‌های ملی انواع پایگاه شغلی عبارتند از: کارفرمان، کارکنان، خوداشتغالی و کارگران بدون مزد خانواده. این دسته‌بندی‌ها نمی‌تواند آشکارکننده روابط شغلی (کارگر) - شغل باشد. روابطی که نوعاً به عنوان روابط کاری با دستمزدهای غیر معمول، مقاطعه‌کاری‌های فردی دست دوم، یا کارهای روزمزدی شناخته می‌شوند. هرچه تولید به طور فزاینده جهانی می‌شود، صور خیر اشتغال از طریق مناصبی با عنوان مقاطعه‌کاری‌های دست دوم صورت می‌گیرند و شرکت‌ها نیز در برابر شرایط بیرونی کار مذکور کم‌تر مسئول می‌باشند.

15- M. Digregorio, "Labor Systems and Management of ht urban Environment: An Anlysis of waste Recovery in Hanoi, Vietnam (Master's thesis, urban and Regional Planning, university of Hawaii, Honolulu, 1993)

16- A. Middleton. "The Changing structure of petty Production in Ecuador". World Development 17 (1): 1989): 139-55.



## شروشماره علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### سال جامع علوم انسانی

۱۷- M. Digregorio, "Labor Systems and Management of ht urban Environment: An Anlysis of waste Recovery in Hanoi, Vietnam (Master's thesis, urban and Regional Planning, university of Hawaii, Honolulu, 1993)

۱۸- A. Middleton. "The Changing structure of petty Production in Ecuador". World Development 17 (1): 1989): 139-55.

۱۹- Ibid.

۲۰- Ibid.

۲۱- Ibid.

۲۲- Ibid.

۲۳- Ibid.

۲۴- Ibid.

۲۵- Ibid.

۲۶- Ibid.

۲۷- Ibid.

۲۸- Ibid.

۲۹- Ibid.

۳۰- Ibid.

۳۱- Ibid.

۳۲- Ibid.

۳۳- Ibid.

۳۴- Ibid.

۳۵- Ibid.

۳۶- Ibid.

۳۷- Ibid.

۳۸- Ibid.

۳۹- Ibid.

۴۰- Ibid.

۴۱- Ibid.

۴۲- Ibid.

۴۳- Ibid.

۴۴- Ibid.

۴۵- Ibid.

۴۶- Ibid.

۴۷- Ibid.

۴۸- Ibid.

۴۹- Ibid.

۵۰- Ibid.

۵۱- Ibid.

۵۲- Ibid.

۵۳- Ibid.

۵۴- Ibid.

۵۵- Ibid.

۵۶- Ibid.

۵۷- Ibid.

۵۸- Ibid.

۵۹- Ibid.

۶۰- Ibid.

۶۱- Ibid.

۶۲- Ibid.

۶۳- Ibid.

۶۴- Ibid.

۶۵- Ibid.

۶۶- Ibid.

۶۷- Ibid.

۶۸- Ibid.

۶۹- Ibid.

۷۰- Ibid.

۷۱- Ibid.

۷۲- Ibid.

۷۳- Ibid.

۷۴- Ibid.

۷۵- Ibid.

۷۶- Ibid.

۷۷- Ibid.

۷۸- Ibid.

۷۹- Ibid.

۸۰- Ibid.

۸۱- Ibid.

۸۲- Ibid.

۸۳- Ibid.

۸۴- Ibid.

۸۵- Ibid.

۸۶- Ibid.

۸۷- Ibid.

۸۸- Ibid.

۸۹- Ibid.

۹۰- Ibid.

۹۱- Ibid.

۹۲- Ibid.

۹۳- Ibid.

۹۴- Ibid.

۹۵- Ibid.

۹۶- Ibid.

۹۷- Ibid.

۹۸- Ibid.

۹۹- Ibid.

۱۰۰- Ibid.

اگر ما از این داده آغاز کنیم که ایران سرزمینی است متشکل از جماعات گوناگون، آن وقت به پیچیدگی تاریخ ایران پی خواهیم برد. آن وقت متوجه خواهیم شد که چه گونه برداشت مردم در مناطقی چون آذربایجان، کردستان، بلوچستان، و ترکمن صحرا می تواند - به ویژه در مورد مسایل فرهنگی - با کسانی که از اصفهان، شیراز یا قم هستند، فرق کند. به این دلیل، آگاهی و بیداری و حساسیت جماعتی - و نه الزاماً ملی - برای توضیح تاریخ ایران مهم است.

□ عوامل متعددی کار طبقه بندی یک گروه مشخص همزمان را به عنوان یک «جماعت فرهنگی» و با یک «ملیت» غامض می کنند. شاید بتوان مردم گیلک را یک جماعت هم فرهنگ دانست. آشوری ها که زبان و مذهب مشترک و مشخص دارند، یک «گروه فرهنگی» هستند. امر طبقه بندی آرامنه، که به لحاظ تاریخی با ارمنستان رابطه دارند، پیچیده تر به نظر می رسد. این کار در مورد آذربایجانی ها و کردها، که رابطه شان با مردمی که با هم تاریخ مشترک دارند - و توسط مرزهای کشوری قطع شده است - حتماً غامض تر است. در عین حال که این ها در سال های ۱۹۴۵-۴۶ اعلام استقلال نکردند، در عمل نهادهای مستقل خود را در عرصه های فراتر از عرصه ی فرهنگی - از جمله نهادهای دولتی - به وجود آوردند. دشمنی دولت ایران با هر گونه تیلوری از امر تعیین سرنوشت این گروه ها، از ماهیت خود کامه ی تاریخی آن حکایت می کند. اما در عین حال گواهی است بر این احساس خطر که پتانسیل این جنبش ها به استقلال طلبی در تقابل با دولت مرکزی و منافع آن موجود است؛ دولتی که از اواخر دهه ی ۱۹۲۰، آگاهانه در صدد ایجاد یک دولت فارس در ایران بوده است.

■ واژه ی «جماعت فرهنگی» امتیاز دیگری دارد که به سؤال شما مربوط می شود. بسیاری از جماعات فرهنگی، از جمله آذربایجانی ها و کردها، به لحاظ جغرافیایی در هم ادغام شده اند؛ امری که واقعیت اجتماعی - اقتصادی این ها را در هم بافته است. بنابراین در سال های ۱۹۴۵-۴۶، زمانی که ایالات خودمختار کردستان و آذربایجان تلاش می کردند نهادهای مجزای خویش را بر پا کنند، با این واقعیت روبه رو شدند که مرز جغرافیایی معین این دو را از هم سوا نمی کند. در نتیجه، سیر عمل و عکس العمل نه صرفاً بین جماعات منطقه ای و دولت، که همچنین بین جماعات فرهنگی گوناگون در جریان است. البته، همان طور که شما اشاره کردید، سابقه ی طولانی خودکامگی به حل این مسایل مددی نمی رساند. ایده آل، یک دولت کثرت گرا است که وجود و حقوق فرهنگی جماعات فرهنگی کنور را به رسمیت بشناسد.

□ نقش متقابل مفاهیم «ملیت» و «ملت» با طبقات اجتماعی در سه دوره ی خیزش توده ای در قرن

بیستم در ایران چه گونه بوده است؟

نشان می‌دهند، این است که نمی‌توان به تعمیم تاریخی دست زد، مگر آن‌که تاریخ‌نویس به حقایق تجربی دسترسی داشته باشد. و این حقایق تجربی، اکثر اوقات مربوط به تاریخ کشورهای مشخص هستند. زمانی که یک رشته معالعات تجربی در مورد چند کشور - که قابل قیاس نیز باشند - انجام شود، آن وقت نسل دیگری از تاریخ‌نویسان این‌ها را به صورت مضمون‌های عمده‌ی تاریخی باهم ترکیب خواهند کرد؛ مضمون‌هایی چون شکل‌گیری طبقات در خاورمیانه.

□ ممکن است در مورد اهمیت مفاهیم «ملت» و «ملیت» در بررسی تاریخ ایران توضیح دهید؟

■ از اوایل قرن بیستم به بعد، واژه‌ی «ملت» با حق تعیین سرنوشت و استقلال سیاسی مربوط بوده است؛ تا آن‌جا که هر زمان جماعتی خود را یک ملت یا ملیت شناخته، حتماً از نظر قوانین بین‌المللی، این‌طور استنباط می‌شود که آن‌ها خواهان تعیین سرنوشت خویش‌اند و در نتیجه، امر حق تعیین سرنوشت برایشان مطرح است. این ارتباط را هم در آثار لنین می‌توان به خوبی دید و هم در «چهارده اصل» و «دردو ویلسون»<sup>(۱)</sup> در نتیجه از سال ۱۹۱۷ به بعد، هر زمان گروهی خود را یک ملت معرفی کرده است، زمین برای بسیاری از مسایل سیاسی - از جمله حق تعیین سرنوشت - هموار شده است. این چشم‌انداز ممکن است برای بسیاری از گروه‌های هم‌زمان در روسیه تزاری و در امپراتوری اتریش - مجار، جایی که احزاب سوسیال دموکرات از جمله بلشویک‌ها، با مسئله‌ی ملت و ملیت‌ها دست و پنجه‌نرم می‌کردند، صحت می‌داشت.

در ایران، وضع تا حدودی تفاوت دارد. در سرزمینی که تحت سلطه‌ی دولت ایران بود، نه یک اکثریت هم‌زمان، که گروه‌های هم‌زمان متعددی زندگی می‌کردند؛ به‌رغم این‌که دولت این‌گونه وانمود می‌کرد که تنها یک زبان و جرد دارد. ولی این گروه‌ها الزاماً جماعات ملی‌ای که خواهان تعیین سرنوشت سیاسی خویش باشند، نبودند. این‌ها بیش‌تر جماعات فرهنگی بودند، که به هریت‌شان و میراث زبانی‌شان آگاه شده بودند. بنابراین در سال ۱۹۴۵-۴۶، زمانی که خیزش آذربایجان به وقوع پیوست، خواست‌های مطرح شده، استقلال و حق تعیین سرنوشت نبود. خواست این‌ها فرهنگی بود، مانند استفاده از زبان آذری در مدارس، ادارات، دادگاه‌ها و رسانه‌های جمعی. به این جهت، من اکنون از کاربرد واژه‌های «ملت» و «ملیت» برای بسیاری از این گروه‌ها که در ایران زیست می‌کنند، خودداری می‌کنم. در عوض، من این‌ها را گروه‌های «فرهنگی» و «زبانی» می‌گیرم. برخی نیز واژه‌ی «جماعات قومی» را به کار می‌برند.

دولت در ایران به طور نسبی از اعطای حقوق این جماعات خودداری کرده و بر این ادعا پانشاری نموده است که کشور فقط از یک جامعه‌ی فرهنگی - جمعیت فارسی زبان - تشکیل شده است. حال

تاریخی درباره‌ی ایران در نظر بگیریم. ارزیابی شما از این نقش چیست؟

■ در گذشته تاریخ ایران تحت الشعاع پارادایم امپریالیسم و این فرض قلم زده شده بود که مسیر تاریخ ایران را قدرت‌های خارجی تعیین می‌کنند. در کتاب ایران بین دو انقلاب، من سعی کردم نشان دهم که دینامیسم سیاست داخلی به همان اندازه اهمیت دارد و از این طریق، تحلیل تاریخ ایران را به توازن سوق دهم. البته منظور من این نیست که در مقاطع معین مثل ۱۹۲۱ و ۱۹۵۳، مداخله‌ی قدرت‌های خارجی نقش تعیین‌کننده در ایران نداشته است. اما حتی در این مقاطع تعیین‌کننده، موفقیت قدرت‌های خارجی تنها به دلیل وجود شرایط داخلی خاصی - که زمینه‌ساز این مداخلات بودند - میر شده است.

□ رابطه‌ی بین ساختمان دولت - ملت و توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران را چه‌گونه می‌دانید؟

■ این سؤال خوبی است، چرا که به تفاوت مهمی بین تاریخ غرب و تاریخ خاورمیانه اشاره می‌کند. در غرب، بورژوازی بزرگ نقش مهمی را در توسعه‌ی دولت - ملت ایفا کرد. در خاورمیانه، و در ایران، بورژوازی بزرگ ضعیف‌تر از آن بود که چنین کند. در عوض، در ایران خود دولت - که ابتدا توسط سران قبایل قاجار و سپس سلطه‌ی نظامی پهلوی کنترل می‌شد - با استفاده از دستگاه دولتی و توسعه‌ی آن، و البته با کمک درآمد ناشی از فروش نفت، به تغذیه و رشد بورژوازی بزرگ پرداخت. به عبارت دیگر، دولت اجاره‌گیر، بورژوازی را به وجود آورد و بورژوازی به توسعه‌ی دولت - ملت نپرداخت. این را هم باید گفت که در اواخر قرن بیستم، بورژوازی بزرگ وجود داشت و نقش مهمی در ترکیب بازار و جمهوری اسلامی بازی کرد.

□ رابطه‌ی بین ملی‌گرایی و لیبرالیسم در ایران چه‌گونه بود؟

■ در ایران، ملی‌گرایی بالیبرالیسم مربوط نبوده است؛ چه لیبرالیسم اقتصادی بازار آزاد و اقتصاد بازار و چه لیبرالیسم سیاسی حقوق فردی و کثرت‌گرایی سیاسی. ملی‌گرایی، از زمان ظهور دولت پهلوی، با دولت‌گرایی - کنترل دولتی بر تولید (امانه مالکیت دولتی) و سلطه‌ی دولت بر فرد - همراه بوده است. در نتیجه، ایران هنوز لیبرالیسم را چه به شکل اقتصادی و چه به شکل سیاسی آن تجربه نکرده است. این واقعیت را می‌توان در سطح ایدئولوژی‌های سیاسی غالب دید. در دوری پهلوی، فرد تحت سلطه‌ی دولت بود؛ در جمهوری اسلامی، فرد را تحت سلطه‌ی امت (جماعت مسلمان) می‌دانند. البته، اراده‌ی امت از طریق علما بیان و ادامه‌ی شود. به همین دلیل است که در ایران، هر بحثی در مورد لیبرالیسم سیاسی اولیه در قرن هفدهم اروپا - از جمله لیبرالیسم لاک و میوم - نزد جمهوری اسلامی به شدت خطرناک جلوه می‌کند.

□ با علم به این که این سؤال قدری کلی است، اما آیا شما نقش تاریخی مشخصی برای روندها و

■ در قرن بیستم، ایران دو انقلاب عظیم - انقلاب مشروطه ۱۹۰۵ و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ - و یک جنبش بزرگ معروف به کارزار ملی‌سازی نفت را تجربه کرد. هر سه‌ی این‌ها در اثر دینامیسم طبقاتی به حرکت درآمدند. منظورم این است که چهارچوب اساسی‌ای که توسط آن می‌توان این وقایع را درک کرد، چهارچوب طبقاتی است. احساسات دیگر نیز در این میان نقش داشتند - چون مقاومت تبریز در برابر قاجاریه - اما فقط در چهارچوب بزرگ‌تر خواست‌های طبقاتی. از «سه حلقه‌ی مقدس» طبقه، قومیت و جنسیت، تاریخ مدرن ایران بیش‌تر تحت لوای اولی مفهوم می‌شود. البته به این معنی نیست که دو عامل دیگر اساساً حضور نداشته‌اند.

□ ممکن است در این مورد پیش‌تر توضیح بدهید؟ آیا نظر شما این است که جنبش مشروطه با انگیزه‌های طبقاتی راه افتاد؟ آیا احساسات طبقاتی انگیزه‌ی جنبش ملی‌سازی نفت بودند و یا به استقرار حکومت‌ها در آذربایجان و کردستان انجامیدند؟ آیا انقلاب ۱۳۵۷ از پایگامی طبقاتی منشاء گرفت؟

■ بله، به نظر من این جنبش‌ها، طبقاتی بودند؛ به ویژه اتحادی از طبقات مختلف. به عنوان مثال، در انقلاب مشروطه، عاملین عمده، طبقه‌ی متوسط سنتی (بازاریان) بودند؛ همراه و با کمک طبقه‌ی متوسط مدرن (روشن‌فکران). البته، موفقیت اولیه‌ی اینان را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن نقش بخش‌های دیگر ضد دربار - چون خاندان‌های بختیاری - توضیح داد. همین‌طور، انقلاب اسلامی ناشی از همکاری مشترک همین دو طبقه‌ی متوسط بود، که از طرف طبقه‌ی کارگر شهری حمایت شدند. قیام در آذربایجان و کردستان تا حدودی فرق دارد؛ چرا که عاملین عمده‌ی آن، نیروهای محلی (جماعتی) بودند. در تبریز، روشن‌فکران آذری زبان و در مهاباد، رهبران قبایل کرد، بیانگر نارضایتی‌های جماعت محلی علیه دولت مرکزی بودند. اما حتا در این قیام‌های محلی، بسیاری از نارضایتی‌های جماعتی با نارضایتی‌های طبقاتی همراه بودند - نبود مدرسه، امکانات پزشکی، جاده، طرح‌های آبیاری، تصاحب اضافه‌ترنید (توسط طبقات استثمارگر) - و در آذربایجان، عدم انجام اصلاحات ارضی. با نگرش به این جنبش‌ها به عنوان نیروهای طبقاتی، ما می‌توانیم از آن پارادایم سنتی که هر چیزی را که ارزش ارزیابی در تاریخ ایران دارد، «توطئه‌ی خارجی» و تحت کنترل خارجی‌ها، و «آلت دست خارجی» می‌داند، فراتر برویم. این «دست غیب» سایه‌درازی بر تاریخ‌نویسی ایران انداخته است و کاملاً نقش نیروهای بومی را محو کرده است.

□ بحث پیرامون نقش عوامل داخلی و خارجی در تاریخ ایران، بحث جدیدی نیست. شاید شما بخواهید در مورد نقش امپریالیسم در تاریخ ایران نیز بگویید. به طور یقین، ما باید نظریه‌های ساده‌انگارانه‌ی توطئه در مورد تاریخ ایران را کنار بگذاریم. اما، لازم است که نقش امپریالیسم را در هر

و اکنون سرورش، به استفاده از گفتمان مذهبی - به ویژه شیعه - می‌پردازند، خود را از پیش مطلوب حریف می‌کنند. در یک جدل مستقیم بر سر این که چه کسی با اسلام اصیل قرابت بیش تری دارد، چه کسی متون را به‌تر می‌داند، چه کسی با اصول دانش دینی آشنایی عمیق تری دارد، طبعاً سلسله مراتب شیعه بر این متخصصان خودآموخته و خودمنسوب کرده غلبه خواهد کرد. در نیمه‌ی اول قرن بیستم، روشن‌فکران از قدرت و نفوذ مذهب مطلع بودند، اما از به کار گرفتن آن اجتناب کردند؛ زیرا به مخاضراتی که در این امر نهفته بود، واقف بودند. شریعتی و نسل او سعی در استفاده از آن چیزی کردند که گذشتگان از آن حذر کرده بودند. نتیجه‌ی نهایی، قدرت سلسله مراتب شیعه شد و این که اگر اکنون قرار است اصلاحاتی صورت گیرد، اصلاح‌طلبان باید از درون سلسله مراتب تشیع بیایند.

### □ رابطه‌ی ملی‌گرایی و سوسیالیسم / کمونیسم در ایران را چه‌گونه می‌بینید؟

■ برداشت معمول در مورد رابطه‌ی ملی‌گرایی و کمونیسم در «جهان سوم» این است که این دو رقیب یکدیگرند. این نظر مطلقاً در مورد کشورهای چون چین، ویتنام و کوبا صادق نیست. متأسفانه در ایران، نظر رایج به خاطر سیاست شوروی بعد از سال ۱۹۲۴ به ویژه به واسطه‌ی تلاش استالین جهت اخذ امتیاز نفت شمال تا حدودی به واقعیت نزدیک است. این امر بین‌گرایش سوسیالیست / کمونیست و جنبش ملی شکاف انداخت و به تضعیف جنبش ملی، که توسط مصدق نمایندگی می‌شد، انجامید. اکنون که دیگر نه شوروی وجود دارد و نه جنگ سرد، می‌توان امیدوار بود که این دو جنبش با همکاری نزدیک‌تر بکوشند تا شرایط را برای ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه و دموکراتیک فراهم آورند. البته، بین آن‌ها هنوز یک مسئله‌ی مهم باقی خواهد ماند، و آن میزان تقدس مالکیت خصوصی است.

### پی‌نوشت‌ها:

۱- لئونارد فون رنکه (تولد ۱۷۹۵، وفات ۱۸۸۶)، مورخ آلمانی.

۲- وودرو ویلسون (تولد ۱۸۵۶، وفات ۱۹۲۴)، به سال ۱۹۱۳ به ریاست جمهوری ایالات متحده رسید و این کشور را وارد جنگ اول جهانی کرد. در سال ۱۹۱۷، وی دوره‌ی دوم ریاست جمهوری را آغاز کرد و یک سال بعد چهارده اصل برای صلح جهانی؛ را به مثابه‌ی چارچوبی برای سیاست خارجی ایالات متحده اعلام کرد، که در آن به امر تعیین سرنوشت مثل نیز اشاره می‌رود.

### شخصیت‌های مذهبی در تاریخ مدرن ایران مشاهده می‌کنید؟

□ مشکل است در مورد اسلام یا سایر دیان عمده دست به تعمیم تاریخی زد. اساساً به این دلیل که این‌ها مواضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌شان را اغلب تغییر می‌دهند. این امر به ویژه در مورد تشیع و عمای شیعه در ایران قرن بیستم واقعیت دارد. تا سال ۱۹۷۰، تعدادی از علما از حامیان پر و پا قرص سلطنت بودند. آن‌ها با جنبش جمهوری خواه در ۱۹۲۱ به مخالفت پرداختند. بعد از اوت ۱۹۴۱، با شاه اتحادی پنهان بستند. در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۱، از شاه حمایت کردند و حتا با وی علیه مصدق متحد شدند. یک روز بعد از بازگشت محمدرضا شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، وی به طور مخفی به دیدار آیت‌الله کاشانی در منزلش - جهت تشکر از او به خاطر نقشی که در کودتا ایفا کرده بود - شناخت (این نکته در گزارشات سری دفتر امور خارجه بریتانیا آمده است). مخالفت علماً با سلطنت در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، درست قبل از انقلاب ۱۹۷۹، صورت گرفت.

تغییر مشابه در افکار و مواضع علما را می‌توان در همه‌ی جوانب امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دید؛ به ویژه در مورد امور مربوط به زنان، حقوق کارگران، رأی دادن، مشارکت و غیره. اما به‌رغم عدم پیگیری علما در این زمینه‌ها، یک مورد را می‌توان مثال زد که دست کم سلسله مراتب شیعه در مورد آن پیگیری نشان داده است، و آن احترام به مالکیت خصوصی است؛ حداقل مالکیت خصوصی شهروندان مسلمان. دلیل این پیگیری را نیز باید در رابطه‌ی تاریخی طبقه ثروتمند بازاری با علما دانست. علی‌رغم جزر و مدهای سیاسی، سخن‌گویان عمده‌ی علما همواره در تماس نزدیک با بخش اجتماعی اساسی‌ای که نمایندگی می‌کنند - طبقه‌ی متوسط سنتی بازاری - بوده‌اند.

□ روندهای اسلامی که در خارج از سلسله مراتب شیعه شکل گرفتند، چطور؟ افرادی چون علی شریعتی یا تشکیلاتی چون مجاهدین خلق در دهه‌ی ۱۹۷۰ روند اصلاح طلبی را در جمهوری اسلامی چه‌گونه ارزیابی می‌کنید؟

■ مسلمانان رادیکال دهه‌ی ۱۹۷۰ ر مسلمانان لیبرال حاضر با این اعتقاد وارد صحنه‌ی سیاست شده‌اند، که با استفاده از گفتمان اسلامی می‌توان اسلام را سوای تعبیر سلسله مراتب تشیع معنی کرد. پیش فرض این‌ها به این می‌ماند که مذاهب عمده را فروشگاه‌های بزرگی تصور کنیم که می‌توانیم به آن‌ها وارد شویم، آنچه را که می‌خواهیم انتخاب کنیم و در زینیل خرید بگذاریم و سپس از آن‌ها خارج شویم. متأسفانه، مذاهب چنین نیستند، و نسل قبلی روشن‌فکر ایرانی - به ویژه آنان که با تاریخ ایران اوایل قرن بیستم آشنا بودند - این را می‌دانستند و به همین جهت از به کار بردن واژگان مذهبی، توسل مذهبی و گفتمان مذهبی، خودداری می‌کردند. زمانی که روشن‌فکری چون شریعتی،